

سیاست و حکومت

در قرآن

در گفت و گو با آیه‌الله محمد هادی معرفت

ضمن تشکر، همان طور که مستحضرید، این شماره فصلنامه علوم سیاسی به مباحث «سیاست در قرآن» اختصاص یافته است. راجع به این موضوع سؤالات بسیاری مطرح است. نخستین سؤال این است که قرآن تا چه میزان برای سیاست اهمیت قائل شده و به آن پرداخته است؟

□ بسم الله الرحمن الرحيم. بنده بارها این مطلب را در جلسات مختلف و در برخی از نوشته‌هایم مطرح کرده‌ام که اساساً قرآن کتاب هدایت است و بیشتر به ساختار جامعه توجه دارد. خیلی عنایت داشته که ساختار جامعه، ساختاری سالم و سعادت بخش باشد. این که ساختار جامعه چگونه باید باشد، قرآن به آن خیلی اهمیت داده است. اگر بگوییم که همه مسائل مطرح شده در قرآن درباره مسائل اجتماعی و جامعه سالم است به گزاف نگفته‌ایم؛ لذا تقریباً به مسائل عبادی و معاملی کمتر پرداخته و بخش اعظم آن به مسائل اجتماعی که مهم‌ترین آن مسائل سیاسی است اختصاص یافته است. من می‌توانم روی آیات، تعبیرات و مفاهیمی که بار سیاسی دارد، انگشت بگذارم.

همان طوری که اشاره فرمودید، قرآن اهمیت زیادی به مسائل اجتماعی داده است و در موارد متعددی به حکومت‌های منحرف پرداخته و ویژه‌گی‌های حکومت‌های عادل را تبیین کرده است؛ اگر ممکن است به نمونه‌هایی اشاره بفرمایید؟

□ خداوند در آیه‌ای به موسی و هارون می‌فرماید: «ولاتتبعان سبیل الذین لا یعلمون»،* یعنی مواظب باشید مبدا به راه و روش نادانان (لا یعلمون) گرفتار شوید. این سفارشی برای همه سیاستمداران بزرگ است، چون همیشه این گونه است که عده‌ای چاپلوس دور این سیاستمداران و بزرگان هستند که درصددند تا با استفاده از موقعیت و مقام آنها منافع خودشان را تأمین کنند، لذا گزاره‌گویی‌ها و ارائه طریق‌هایی می‌کنند تا به بهره‌های شخصی خود برسند. قرآن سفارش می‌کند چشمتان باز باشد مبدا این نادانان در دسر برایتان ایجاد کنند، یعنی اطراف سیاستمداران باید کسانی باشند که دارای دانش و بینش باشند.

از این گونه آیات دقیق و ظریف در قرآن زیاد است. سیاست یعنی تدبیر و از این رو «سائس» مرادف کلمه «فائد» است؛ در مورد ائمه داریم: «وساسة العباد». البته تدبیر دوگونه است: تدبیر صالح و تدبیر غیر صالح. در عرف سیاستمداران چنین است که باید به گونه‌ای تدبیر کرد که آن اهداف مورد نظر سیاستمداران پیاده شود، پس باید تمهیداتی برای اجرای آن اهداف فراهم شود؛ حالا قرآن اصرار دارد که آن تمهیدات از طریق صحیح باشد، مبدا از طریق غیر صحیح به هدف صحیح برسد که این منطق را قرآن قبول ندارد، یعنی از دیدگاه قرآن، سیاست، تدبیر صالح است. این معنا (تدبیر صالح) مورد نظر این آیه است: «ما کان المؤمن و لامؤمنة إذا قضی الله و رسوله أمراً أن یکون لهم الخیرة من أمرهم»** که در این صورت، این آیه بار سیاسی عظیمی دارد و می‌خواهد بگوید که اگر کسانی که مسؤولیت اداره کشور را عهده دارند و مردم به آنها اطمینان دارند، اگر برای تدبیر امور تصمیمی گرفتند، اگر این تصمیم از روی موازین صحیح اجرا شد که این موازین صحیح در اختیار اولوالامر است، مردمی که اطلاع کافی ندارند طبیعتاً حق اظهار نظر ندارند؛ البته منظور مردم عادی است؛ برای مثال خیابانی که با عرض و طول مشخصی ساخته می‌شود، اگر اولیای امور تصمیم‌گیری کردند و با کارشناسان مشورت کردند و تصویب شد و به مصالح خود مردم هست، آن کسانی که به اولیای امور کمک می‌کنند همین مردم هستند، اما اگر

فردی راضی نشد که مغازه‌اش خراب شود، در این صورت خواسته‌های شخصی او در برابر مصالح عمومی که دولت اتخاذ می‌کند، باید نادیده گرفته شود. این آیه دستور کلی می‌دهد که باید مردم عادی در مقابل تصمیماتی که نظام و مسؤولان می‌گیرند که به مصلحت امت است و مردم نیز به این مسؤولان اطمینان دارند، مطیع باشند، چون «إِذَا قُضِي» که در اول آیه آمده گویا در مورد حکم حکومتی است و احکام تشریحی را بگوید یعنی اولیای اموری که به فرمان خداوند کار می‌کنند آن حکمی است که از خداست. اگر مسائل اجتماعی و سیاسی که در قرآن است را به عنوان آیات الاحکام استخراج کنیم، چون منظور از آیات الاحکام، آیاتی است که یک حکم شرعی را در بر دارد و موضوعی را واجب یا حرام می‌کند و احکام اجتماعی و سیاسی نیز از احکام محسوب می‌شوند اگر اینها را بگیریم بمعنی الاخص دو آیه است و اعم آن همه قرآن است.

تفاسیری که تا کنون نوشته شده هر یک ویژگی خاصی دارند، به نظر

حضرت عالی کدام یک بیشتر به مسائل سیاسی - اجتماعی پرداخته است؟

□ آغازگر چنین تفاسیری محمد عبده است. افراد دیگری چون سید احمد هندی نیز آغازگر این روش بودند ولی صلاحیت نداشتند؛ اما عبده که عالم، اسلام‌شناس، دانشمند، ادیب و مورد اعتماد بود در تفسیر المنار چنین تفسیری را ارائه کرد. قرآن را از دیدگاه مسائل اجتماعی تفسیر کرده است؛ البته او در این تفسیر در مسائل اجتماعی تمرکز کرده و نه این که برایش یک گرایش قائل شویم، چون بین روش و گرایش تفاوت هست. روش یعنی که این تفسیر - به طور مثال - ادبی است یا فلسفی یا فقهی، اما گرایش به این معناست که مفسر هدفی دارد که غرضش از تفسیر، تحقق بخشیدن آن هدف است. عبده واقع‌نگرانه به سراغ قرآن رفته و مسائل را به این صورت دیده، نه این که هدفش تحقق این کار بوده است، چون در این صورت تحمیل به قرآن بود. هر کسی گرایشی دارد برای تحقق آن خواه ناخواه می‌خواهد هدفش را به آیه مورد تفسیر تحمیل کند؛ اما ایشان این گونه نیست و با دیدی باز سراغ قرآن رفته و محیط اجتماعی مکه و مدینه و اهدافی را که پیامبر ﷺ دنبال می‌کرده و رسالتی را که قرآن در آن مقطع در مکه و مدینه دنبال می‌کرده در نظر گرفته و خودش را جای صحابه اولیه پیامبر ﷺ گذاشته که در مکه و مدینه بودند، این که صحابه از قرآن چه می‌فهمیدند، همان را از قرآن فهمیده است. تفاسیر مصری بعد از ایشان مطلقاً این گونه است، از جمله تفسیر قاسمی و تفسیر مراغی که همین روش عبده را دارند و از او تبعیت کرده‌اند. البته تفسیر محمد عبده کامل نیست

و تا سوره یوسف است؛ اما مراغی که شاگرد اوست تا آخر قرآن را تفسیر کرده است. تفسیر آقای سید محمد حسین فضل الله نیز به همین روش نگاشته شده است. به طور کلی تفاسیری که در آن مقطع در کشورهای اسلامی نوشته می شد به این جنبه توجه داشتند. مفسران شیعی نیز تفاسیر خوبی دارند، مانند تفسیر المیزان، تفسیر نمونه و پیام قرآن. این تفاسیر تا حدودی به این جهات توجه کرده اند؛ اما به عقیده من اینها کمی کوتاه آمده اند؛ البته نمی خواهم از این تفاسیر انتقاد کنم، چون این تفاسیر خود از تفسیر المنار گلایه دارند که چرا قرآن را به یک جهت سوق داده و از نظر اینها، قرآن ابعاد مختلفی دارد که باید جامع و کامل بحث شود. نظر این مفسران حتی علامه طباطبایی این است که تفسیر المنار مجذوب و مرعوب مسائل سیاسی زمانه در جهان اسلام شده و بعضی از مسائلی که مطرح کرده خطرناک است. آیه الله جوادی آملی نیز به من گفت که جلو این موارد شبهه ناک که در تفسیر است باید گرفته شود و پاسخ این شبهات داده شود. اینان با دید خاصی که دارند این روش را روش صحیحی نمی دانند؛ اما من فکر می کنم که اینان نباید همچو گمانی را درباره این تفاسیر (تفسیر المنار و تابعانش) داشته باشند. به عقیده من عبده و تابعانش درست فهمیده اند و نخواسته اند قرآن را به آن طرف سوق بدهند، بلکه اینها با دیدی واقع بین به تفسیر قرآن پرداخته اند و دیده اند که قرآن خود به ابعاد سیاسی و اجتماعی اهمیت زیادی داده است. البته قرآن گاهی از نماز و روزه بحث کرده، اما راجع به روزه فقط آیه «کتب علیکم الصیام»^{*} را گفته است یا راجع به حج هم چند آیه دارد و یا راجع به نماز هم چند آیه آمده مانند «اقم الصلوة لعلک تتقون»^{**} آیه غسق اللیل...»^{**}.

ولی می بینیم درباره این مسائلی که چگونه با سیاستمداران برخورد کنید، چگونه با مستکبران برخورد کنید، چگونه با مستضعفان برخورد کنید، حتی راجع به بیعت که یکی از مسائل سیاسی است، خیلی شرح داده یا به خوبی نحوه اداره کشور را در آیه «و أمرهم شورى بينهم» بیان کرده است. در این آیه، «امر» به «هم» اضافه شده یعنی امری که مربوط به همه مسلمانان است.

چرا مفسران قدیم به این جنبه توجه کمتری داشته اند؟ به نظر حضرت تعالی

تفاسیر ما به لحاظ تاریخی و محتوایی چه فرآیندی را گذرانده اند؟ و نیز علت

* اسراء (۱۷) آیه ۷۸.

** بقره (۲) آیه ۱۸۳.

گرایش‌های متفاوت در تفاسیر قدیم و جدید چه مسائلی است؟

□ به نظر من «سیاست» واژه‌ای است که متفکران و مفسران از روز اول از آن گریزان بودند، چون آنچه از سیاست متبادر به اذهان عمومی است همان سیاست باطل است، یعنی توطئه، نقشه‌ریزی و این که هدف وسیله را توجیه می‌کند؛ از طرف دیگر، اینها می‌دانستند که منطق اسلام با این موضوع مخالف است و از نظر اسلام هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، در نتیجه می‌گفتند که اگر سیاست این‌گونه است، قرآن با سیاست کاری ندارد؛ اما اگر از روز اول «سیاست» به معنای حقیقی آن مطرح می‌شد و می‌گفتیم که پیامبر اسلام خودش هم یک سیاست‌مدار ورزیده بوده است، در این صورت چنین نگاهی به سیاست نمی‌شد و مفسران به این بعد هم توجه می‌کردند.

نکته دیگر آن که تفاسیری که در صدر اسلام ارائه می‌شد تفسیر نظری بود، یعنی زمان پیامبر ﷺ و صحابه و تابعان وقتی از صحابی درباره آیه‌ای می‌پرسیدند، نظر خودش را که اجتهادی بود بیان می‌کرد. این را می‌توان دوره اول نامید.

اما در دوره بعد، حالت اجتهادی تفسیر به تفسیر نقلی تبدیل شد، یعنی نظریه‌های تفسیری پیامبر یا صحابه یا تابعان را نقل می‌کردند، لذا اولین تفاسیر بدون ما نقلی است، مثل تفسیر طبری، که در قرن سوم نوشته شده و از مهم‌ترین تفاسیر هاست، تفسیر کلبی، مقاتل بن سلیمان و تفسیر فراء. این شیوه نقلی در تفسیر تا مدتی رایج بود که از تفاسیر اهل سنت می‌توان به تفسیر طبری و سیوطی اشاره کرد و از شیعه به تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم، که در این تفاسیر متأسفانه فقط اعتماد به نقل شده مانند تفسیر عیاشی و علی بن ابراهیم که هیچ نظر و اجتهادی در آنها نیست.

بعدها، مفسرانی چون فخر رازی و ابومسلم اصفهانی که در تفسیر خود به ارائه نظر و اجتهاد پرداختند در زمان خودشان مورد اعتراض واقع شدند، اما پس از قرون پنجم و ششم تفسیر اجتهادی جایگاه مناسب خودش را پیدا کرد و تفسیر نقلی از رونق افتاده و تبدیل به مجموعه احادیث مربوط به قرآن شد که مفسر مانند یک منبع، به عنوان ابزار از آنها استفاده می‌کرد، یعنی دیگر تفسیر نبودند؛ البته من تفسیر طبری را با همه معایبی که دارد، تحسین می‌کنم، چون مانند تفسیر سیوطی و تفسیر نورالتقلین صرف نقل نیست، ابتدا ایشان آیه را ذکر کرده و آن را تفسیر می‌کند، سپس در مورد یکی از عبارات آیه یا تعابیر آن که مورد نزاع است می‌گوید: «فیه وجوه» و آن وقت قائلان به این وجوه را ذکر می‌کند و یک دسته‌بندی جالبی

می‌آورد و در نهایت این اقوال را به چالش کشانده و صحت و سقم آنها را بیان می‌کند و سرانجام نظر خودش را به صورت گسترده و مفصل و عالی تبیین می‌کند، لذا تفسیر طبری، تفسیری نقلی توأم با اعمال نظر است و نشان می‌دهد که نویسنده خیلی مسلط است، در حالی که سیوطی آیه‌ای را نقل می‌کند و حدیث مربوط به آن را می‌آورد که این جور یا آن جور تعبیر کرده‌اند، ولی نظر خودش را در خصوص آیه بیان نمی‌کند. در این راستا تفسیر فخر رازی و تفسیر ابوالفتح رازی، تفاسیر اجتهادی‌اند و آن رویه نقلی را تغییر داده‌اند.

از قرون دوازدهم و سیزدهم به بعد، جهان اسلام با واقعیت جدیدی رو به رو شد. تا این زمان اندیشمندان در تنگنای ناشی از استبداد حکومت‌های اموی و عباسی و... قرار داشتند که هیچ آزادی برای آنان نبود؛ اما از قرون دوازدهم و سیزدهم به بعد دانشمندان اسلامی احساس آزادی کردند و در این بستر مناسب و آزاد، اولین نکته‌ای که به ذهن دانشمند مسلمان رسید این بود که قرآن مجموعه‌ای کامل است، یعنی نازل شده تا تمام مشکلات جامعه را در نظر گرفته و برای آنها راه حل ارائه دهد. او وقتی با این فکر به قرآن نگاه می‌کند، ابتدا سراغ مشکلات می‌رود؛ از این روست که عبده می‌گوید مشکلات زمان ما چیست، و آنها را دسته بندی می‌کند، سپس سراغ قرآن می‌رود که قرآن چه راه‌هایی برای این مشکلات ارائه کرده است؛ علمای اسلامی در قرون اخیر با این فکر به سوی قرآن رفتند، زیرا معتقد بودند که اسلام دین جاودان است، یعنی برای مشکلات زمانه ما و همه زمان‌ها راه حل دارد. اما باید به سراغ قرآن رفت و این راه حل‌ها را تحصیل کرد. این دیدگاه علامه فضل‌الله است. وی معتقد است تفسیر موضوعی دو نوع است: در نوع اول فرد سراغ قرآن می‌رود تا ببیند چه موضوعاتی در آن مطرح شده است و سپس آنها را استخراج می‌کند؛ برای مثال قرآن مسأله هدایت، رجعت و عصمت را مطرح کرده است.

نوع دوم، این که ما سراغ مشکلات جامعه می‌رویم که چه مشکلات سیاسی، اجتماعی و اخلاقی وجود دارد، آن گاه سراغ قرآن می‌رویم تا ببینیم آیا راه حلی هست، که قرآن قطعاً راه حلی دارد؛ لذا حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «ذلك القرآن فاستنطقوه و لن ينطق»،* یعنی اگر بنشینیم تا قرآن برای سخن بگوید این امر محالی است، تو قرآن را به سخن بیاور، یعنی سؤال کن تا جواب بشنوی، منتظر

نباش که قرآن چه می‌گوید، برو سراغش و بپرس تا مشکلاتت را حل کند. لذا امروزه علمای ما با نگاه نوع دوم به سراغ قرآن می‌روند، یعنی در مشکلات دقت می‌کنند که مثلاً سیاسی‌اند یا اخلاقی، آن گاه برای حل این مشکلات سراغ قرآن می‌روند و روشن است که - به اعتقاد ما - پاسخ این مشکلات در قرآن هست؛ البته باید هنر استخراج این راه حل‌ها را از قرآن داشته باشیم.

در این راستا، این اصل را داریم که «فهم السؤال نصف الجواب» که متأسفانه ما اساساً مشکلات جامعه را نفهمیده‌ایم، وقتی مشکلات را نتوانسته‌ایم مشخص کنیم راه به جایی نمی‌بریم. پس شرط اول، پی بردن به مشکلات است. یعنی با توجه ودقت، همه مشکلات جامعه را ببینیم و آنها را خوب بشناسیم و معنای دقیق حدیث «من أصبح و لایهتم بأمر مسلمین فلیس بمسلم»^{*} نیز همین است، یعنی روزانه قبل از هر چیز، مسلمان باید راجع به مسائل اجتماعی فکر کند. پس اولین گام، تشخیص مشکلات عمومی و اجتماعی است، آن وقت باید سراغ قرآن رفت که آیا در قرآن راه حل این مشکلات هست یا نه. باید شخص حضور ذهن اجمالی از آیات قرآن داشته باشد تا با تشخیص مشکلی به سرعت آیات مربوط به آن را پیدا کند یا دست کم با آنها آشنایی داشته باشد.

از سویی به قول علامه طباطبایی قرآن یک ویژگی خاصی دارد که اگر کسی سراغ آن برود، برای او مطالبی پیدا می‌شود؛ امروز که سراغ آیه خاصی می‌روید یک معنا بر داشت می‌کنید، فردا معنایی عمیق‌تر به دست می‌آورید؛ برای مثال آیه شریفه‌ای راجع به حضرت موسی است؛ حضرت موسی آدم عجیبی است، خیلی با قابلیت و فرزانه است، وقتی که جوان، قدر تمند، قد بلند، چهار شانه، قوی هیکل بود، خداوند به او علم و حکمت عطا کرد که این هم نیروی معنوی برای او بود، زمانی موسی حس کرد که همه نعمت‌های بزرگ الهی او را در بر گرفته، لذا می‌خواهد شکر کند می‌گوید: «ربِّ بما أنعمت علیّ فلن أكون ظهیراً للمجرمین»^{**} خدایا، این همه نعمت که به من دادی، حالا من هم به شکرانه آن، تعهدی به تو می‌دهم، تعهد من این است که هیچ گاه کمکی برای تبهکاران نباشم. این دعا بار سیاسی، اخلاقی و اجتماعی گسترده‌ای دارد. در مواردی فردی که از دانش بر خوردار است، دانش او در خدمت تبهکاران قرار می‌گیرد، بمب‌های اتمی که امریکا در هیروشیما فرو ریخت،

* محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶۳. ** قصص (۲۸) آیه ۱۷.

حاصل دانش یک دانشمند بود؛ دانشمندی که به فضل خدا توانست هسته را بشکافد و این علم را دریافت کند، ولی ثمره آن در خدمت جنایت کاران قرار گرفت. بنابراین یک اندیشمند باید مشکلات را به خوبی تشخیص بدهد، آن گاه که سراغ قرآن می‌رود راه حل‌ها یک به یک هویدا می‌شود.

سابقه این موضوع به چه زمانی بر می‌گردد؟ آیا اخباری بودن یا اصولی بودن

و به تعبیر دیگر عقل‌گرایی یا نقل‌گرایی در برداشت‌های سیاسی از قرآن تأثیر دارد؟

□ این موضوع بین اخباری‌ها و اصولی‌ها و به طور کلی در مکتب عقل‌گرایی و ظاهر‌گرایی، از اول مطرح بود، یعنی از اواخر قرن اول، تا به حال این مسائل مطرح بوده و پدیده تازه‌ای نیست. من این پیشنهاد را می‌کنم و حاضرم کمک کنم تا آیاتی که بار سیاسی دارد دسته بندی شود؛ برای مثال راجع به بیعت هفت یا هشت آیه است، چگونگی آن و تعهداتی که می‌شود، الزام آور بودن یا عدم آن، همه خصوصیات آن در قرآن است. هم اکنون در مورد آیات و روایات اقتصادی چنین دسته‌بندی انجام شده، که سه جلدش را دیده‌ام؛ اگر چنین کاری در آیات سیاسی انجام شود کار بسیار بزرگی خواهد شد؛ برای مثال بحث نفاق، مسئله اقلیت و اکثریت، مسئله شورا و این که رأی اکثریت در آن متبع است و آیا شخصی که مأمور به مشورت است باید بشنود یا خیر، نحوه مشورت و این که اکثریت چه موضعی دارند، اینها از خود آیات فهمیده می‌شود. در مورد اکثریت، علامه فضل الله، معتقد است قرآن اکثریت را مرادف با باطل می‌داند، اما بنده این مطلب را رد کرده‌ام. در غرب هم ویل دورانت همین نظر را داشت، یعنی معتقد بود که اکثریت، پایمال کردن واقعیت است، چون اکثریت، هوا و هوس است. در کتاب جامع مدنی این دیدگاه مورد مناقشه قرار داده‌ام.

شیخ انصاری کلام خوبی دارد، می‌گوید بعضی‌ها متوجه نیستند حرف کسی را نقل می‌کنند و می‌گویند بطلان آن واضح است. این هتک است و تعبیر درستی نیست. می‌شود گفت نظر آنها این است و این نظر قابل خدشه است.

آخرین سؤال این که چه تفاوتی بین آیات مکی و مدنی از لحاظ پرداختن به

موضوع سیاست، وجود دارد؟

□ آیات مکی بیشتر به الوهیت و توحید و معاد پرداخته و بنیان‌های جامعه را مورد توجه قرار داده است، ولی تفصیل و جزئیات آن در آیات مدنی است. اساساً مطرح کردن توحید خودش پایه سیاست اسلامی و آغازگر آن است، چون سیاست، که تدبیر صحیح است، همه اینها را شامل می‌شود، هم بنیان و هم تفصیل و جزئیات را.

با تشکر از حضرت عالی که با حوصله، به سوالات ما پاسخ دادید.

